

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۰۶)

واپسین دوران حکومت غزنویان

هم زمان با مرگ سلطان محمود پادشاه مقتدر و طمع‌کار و جاه طلب غزنوی، حادثه‌ای رخ داد که از ده‌ها سال قبل از آن میبایستی پیش بینی میشد. حادثه‌ای که ظاهراً به هیچ وجه انتظار وقوع آن نمیرفت ولی خون‌ریزیهای قبلی سلطان محمود که بوسیله جنگهای دائمی انجام شد این حادثه را جلو انداخت. از قرن‌ها پیش پیوسته ملت‌های تازه‌ای از ترکان از مشرق آسیای میانه پیش می‌آمدند، ولی پیشروی ایشان تا این زمان از طرف شمال از نزدیک دریاچه آرال و بحر خزر به سرزمین ولگا و از آنجا به نواحی غربی متوجه بود و تا این زمان ایران فقط ماوراء النهر را که به تصرف قرقلقها درآمده بود از دست داده بود. رود جیحون و فلات اوست یورت (واقع بین دریاچه آرال و بحر خزر) مدت‌ها سرحدی را تشکیل میداد که ترک‌ها فقط به عنوان اسیران جنگی یا به عنوان گروه سربازان و صاحب منصبان مزدور از آن می‌گذشتند

چنانکه سبکتکین پدر محمود نیز با همین عنوان توانست از آن جا بگذرد) اما در این زمان مقارن مرگ محمود که قسمت اعظم غزها در تحت رهبری چهار پسران سلجوک (به عربی ساجوق) رئیس آنان، به صورت دولت واحدی



متحد شدند؛^۱وضع تغییر یافت سلطان محمود غزنوی در سالهای آخر زندگی اش (۴۱۵ هجری) پس از بستن قراردادی با قدرخان قراخانی در کاشغر ناگزیر شد با غزها در سرحد ماوراءالنهر پیکار کند (۱) (در این جنگها اغلب فرماندهی سپاه با پسرش مسعود بود) (۲) ولی با این همه نتوانست از پیشروی این - دسته‌های ترک چادر نشین به طرف گراگان و قسمتی به سوی آذربایجان و ارمنستان و سپورگان جلوگیری کند (۳)

به موجب اسامی اکثر رؤسای این دسته‌ها می‌توان حدس زد که در آن موقع هنوز ایشان به دین اسلام نگرویده بودند، چه اینکه تنها یک نام اسلامی

۱ - زین الاخبار گردیزی صفحه ۸۲ به بعد

۲ - راحة الصدور راوندی صفحه ۸۶ تا ۹۱

۳ - شهریاران گمنام تألیف احمد کسروی جلد دوم صفحه ۶۷ - ۶۱

(منصور) در میانشان دیده میشود. علاءالدوله بن کاکو به نخست تصور میکرد که می‌تواند دسته‌هایی از ایشان را به کمک و حمایت خود جلب کند. اما نفاق و کشمکش که به زودی با صاحب منصبان خراسانی ایجاد گشت (۴) ثابت کرد که اختلاف و تضاد میان ترکان و ایرانیان هنوز مانند سابق به قوت خود باقی است، در واقع غزها در آذربایجان بطور مستقل و بدون رعایت قدرتی که در آن سامان موجود بود رفتار میکردند، و به زودی هم کار آنها به جایی رسید که خود نیز به تسخیر و تصرف دست زدند، لیکن هنوز زمان آرامش آذربایجان و بطور کلی نواحی شمال غربی ایران نیز از جهات دیگر فرانسیده بود.

علاءالدوله نیز تصور میکرد که با مرگ سلطان محمود غزنوی مجدداً دوران حکومتش آغاز میگردد، و آرزو داشت که در غزنه بر سر جانشینی محمود جنگهای طولانی به وقوع بپیوندد، زیرا همانطور که در ورقه‌های پیش در این تألیف نوشته شد سلطان محمود اندکی پیش از مرگ خویش محمد را به جانشینی تعیین کرد، در صورتی که قبلاً فرزند بزرگتر او یعنی مسعود که شجاع و فعال بنظر میرسید و در حرص و آرزوهای زیادی به پدر داشت (ولی فاقد بصیرت سیاسی سلطان محمود بود) برای جانشینی در نظر گرفته شده بود. در این مورد نیز همان اتفاقی که اغلب در طول تاریخ در مواردی که پدری به جهات خصوصی پسر فعال و هوشمند خود را به نفع پسر دیگر از جانشینی محروم نموده است رخ داد. مسعود که در موقع مرگ پدر در اصفهان بود با راهنمایی التونتاش (حاجب) خوارزمی به زودی نظم را در خراسان وری برقرار ساخت، و سپس به برادر خود تقسیم سرزمین موروث پدر را پیشنهاد کرد. البته تقسیمی که قبل از هر چیز

قسمتهایی را که وی از شمال ایران به تصرف درآورده بود برایش تأمین کرد، ولی محمد با وجود اندرزه‌های اطرافیانش با این تقسیم بندی موافقت نکرد و نایره جنگ میان آن دو افروخته شد، تا اینکه محمد در سوم شوال سال ۴۲۱ هجری در تنگین آباد (طخارستان) غافلگیر شد و به اسارت درآمد.

برادرش مسعود او را نکشت ولی او را کور کرد و بدین وسیله به نفوذ سیاسی او خاتمه داد. مسعود پس از آنکه روابط خود را با قراخانیان سرو- صورت داد و بلخ را به تصرف درآورد، و ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی وزیر را که پدرش به زندان افکنده بود آزاد ساخت و وی را به جای حسنک وزیر به وزارت منصوب کرد، به سوی غزنه شتافت و اطاعت تیول داران آن نواحی را در مقابل خود پذیرفت و توانست به زودی در بندر تیز واقع در مکران آتش جنگ برادر کشی را با مداخله خود فرونشاند.

خلیفه عباسی نیز عنوان ناصرالدین را به وی اعطا نمود و تعهد کرد که تنها با وساطت او با قراخانیان ارتباط داشته باشد. مسعود در احترام دانشمندان مبالغتی تمام مینمود، ابوریحان دانشمند کم نظیر ایرانی که بعد از سلطان محمود در دربار وی میزیست بسیاری از آثار خود را به نام او اختصاص داده است، در این اوقات سلطان مسعود برای حمله به علاءالدوله که در این میان اصفهان وری و همدان و همچنین ناحیه‌ای چند از ابو کالیجار (کالینجار) انوشیروان پسر منوچهر را تصرف نموده بود فراغت یافت. و درخواست کمک انوشیروان بهترین فرصت را برای مداخله او (مسعود) بدست داد.

علاءالدوله در جنگی که در حوالی ری رخ داد مجروح گردید و ناگزیر گشت خود را مدت‌ها پنهان سازد (۱) هر چند مسعود نتوانست به علاءالدوله و

هم‌پیمان وی فرهاد پسر مردآویج در کوهستانی نزدیک بروجرد (جنوب شرقی همدان) دست پیدا کند، ولی کوشش علاءالدوله نیز برای تسخیر مجدد همدان پس از زد و خوردهای سختی با قشون غزنوی از خراسان (که اکثر آنها کرد بودند) با عدم موفقیت مواجه شد و سرانجام اصفهان در دست علاءالدوله باقی ماند (۲) تا اینکه حمله ثانوی مسعود در سال ۴۲۵ هجری وی را به فرار به اینج ناگزیر کرد، در حالی که فرهاد در این جنگ کشته شد.

در این میان شورش‌هایی که در سال ۴۲۴ هجری در هندوستان برپا گشت حکومت غزنویان را در ناحیه جبال بار دیگر دچار مخاطره ساخت. در گرگان و مازندران قابوس پسر وشمگیر زیاری حکومت خود را مستقر ساخت، ولی به زودی مسعود، دارا پسر منوچهر را به جای او منصوب کرد. دارا نیز پس از قیامی که در سال ۴۲۶ هجری به وقوع پیوست به جهت پرداخت خراج ناگزیر شد به اطاعت مسعود درآید. در همین هنگام سلطان مسعود ناگزیر شد در حوالی ری با شهریوش حاکم ساوه پیکار کند، این جنگ با از بین رفتن حاکم مذکور پایان یافت، ولی در سال ۴۲۵ هجری از طرف طبقات ناراضی مشرق ایران که بیشتر آنها از اهالی ایبورد طوس بودند تحت عنوان عیاران (شاید اینها کسانی بودند که امکان معاش آنان بدست ترکان سلب شده بود) (۳) در نیشابور شورش برپا شد، و امیر کرمان که بر حسب اتفاق در آن موقع در آنجا حضور داشت بکمک نیشابوریان باز حمت ورنج زیاد آنان را سرکوب

۲- کامل ابن اثیر جلد نهم صفحه ۱۴۷ .

۳- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی تالیف برتولد اشپولر ترجمه دکتر جواد

کرد و آرامش در این ناحیه وقتی امکان یافت که خویشاوندان زعمای قسوی طوس را بعنوان گروگان گرفتند که در صورت شورش مجدد آنان را به قصاص برسانند.

با این ترتیب دوباره چنین بنظر میرسد که غزنویان بتصرف قسمتی از ایران که در تصرف آل بویه نبود توفیق خواهند یافت، زیرا تصادفاتی که پیوسته در کرمان (شوال سال ۴۲۱ هجری) و سرانجام در مازندران در جنگ با دارا و با ابوکالیجار رخ میداد قابل ملاحظه نبود. در همین اوان رکن الدین ابوطالب طغرل بیک محمد بن میکائیل سلجوقی و برادرش چغری بیک داود و سرخس و نیشابور را تصرف کرده و حاکم خراسانی ابوسهل حمدونی را که در سال ۴۲۷ هجری حمله علاءالدوله را دفع کرده بود به واگذاری اصفهان مجبور ساختند ولی سلطان مسعود موفق شد بوسیله نقشه جنگی ماهرانه ای در نواحی کوهستانی و هم بوسیله اردو کشی زمستانی خود را از خراسان بخصوص از مناطق کوهستانی حوالی طوس آنها را براند و گروگان را تصرف کند و اصفهان را نیز آزاد سازد.

سلجوقیان ناگزیر بدشتهای میان مرو و خوارزم که حاجب آنها اسماعیل پسر التونتاش در نتیجه سیاست نابجای غزنویان به آغوش آنان رانده شده بود عقب نشینی کردند. (اسماعیل جانشین برادرش هارون بود که در ۲۸ شعبان سال ۴۲۵ هجری از اطاعت مسعود سرپیچیده و خود را مستقل اعلام کرده بود و سرانجام در سال ۴۲۶ هجری به قتل رسید) مسعود پس از این موفقیتها در جمادی الاولی سال ۴۳۱ هجری به اردوگاه زمستانی خود در نیشابور برگشت و سپاهش خوارزم را که در آن موقع تحت فشار شاه ملك حکمران

جند (واقع در قسمت سفلی سیحون) بود تصرف کرد .

در این بین برادران سلجوقی برهبری طغرل، جمعیت‌های فزهای شکست خورده را جمع نموده و آنان را با پشتکار و فعالیت بصورت قشون مقتدری درآوردند. (۱) دسته‌هایی از این قشون در سال ۴۲۹ هجری مراغه را متصرف شدند و ابوکالیجار بویهی را در همدان به صلح و اندکی پس از آن به واگذاری شهر که به غارت آن منتهی شد ناگزیر ساختند. همچنین علاءالدوله را در رجب سال ۴۲۹ هجری به واگذاری ری (که مدت پنج روز به صورت وحشتناکی غارت شد) و فرار بسوی اصفهان مجبور کردند. بزودی پس از این وقایع قزوین بدست سلجوقیان افتاد، ارمینان و بخصوص کردهای هذبانی که از مدت‌ها پیش طغیان کرده بودند نیز می‌بایستی هدف لطمات سلجوقیان قرار گیرند .

درعین حال به سلجوقیان نیز متقابلاً ضربات شدیدی وارد آمد . سیل خونینی که مخصوص ابومنصور و هسودان سوم پسر معلان (مهلان) (۲) در تبریز (۴۳۲ هجری) از افراد سلسله روادی موجود در آنجا . یعنی ابتدا از بین افسران و سپس از افراد پادگان آنجا به راه انداخت (با وجود اینکه همسر خود او یکی از اشراف غزی بود) و گذشته از این، در مناطق کوهستانی حوالی موصل نیز سلجوقیان از طرف کردهای همکاری که در مقابل حمله فاتحان ترك

۱- راحة‌الضدور راوندی صفحه‌های : ۱ تا ۸ و کامل ابن اثیر جلد نهم صفحه‌های

۱۶۷ - ۱۶۲ .

۲- بنا به عقیده کسروی این کلمه فقط تغییر شکلی از محمد است، شهریاران گمنام

جلد دوم صفحه ۴۳ به بعد .

به آنجا عقب نشینی کرده بودند، به نظایر آن مبتلا گشتند. بر این اثر-تجارب مهاجمان ترك از تصرف مناطق کوهستانی که برای تاخت و تاز ایشان مناسب نبود چشم پوشیدند، و به تسخیر شهرها پرداختند. در نتیجه دیار بکر بدست ایشان افتاد، در صورتی که موصل هنوز بطور موقت از خود دفاع میکرد.

باری سلجوقیان که در اثر موفقیت‌های خود در مغرب قدرت یافته بودند با وجود قرارداد دوستی و پشتیبانی متقابل بین غزنویان و قراخانیان. دو باره در مشرق نیز دست به حمله زدند. مسعود ناگزیر شد با قشونی که در اثر راه-پیمائی طولانی در مناطق لم یزرع بسیار خسته شده بود به جنگ ایشان بشتابد، با این وضع جای تعجب نبود که وی در روز هشتم رمضان سال ۴۳۱ هجری در دشت دندانقان (تاش رباط) مقهور سلجوقیان گردید و با شتاب از آنجا گریخت و خود را نجات داد.

بدین ترتیب راه خراسان برای سلجوقیان گشوده شد، و مسعود پسر مسعود نیز فقط توانست تمام هم خود را بدفاع از سرزمین مرکزی غزنویان محدود سازد (۱) اندکی پس از آن، موقعی که سلطان مسعود بسوی هندوستان پیشروی میکرد بلافاصله در آن طرف رود سیحون دستخوش حوادث ناگوار گردید.

یعنی قسمتی از سپاهیان، محمد برادر کور وی را بر ضد او برهبری و سرداری برگزیدند.

(سیزدهم ربیع الثانی سال ۴۳۲ هجری) پس از چند روز مسعود در ضمن جنگی از برادرش شکست خورد و در قلعه‌ای که خود او انتخاب کرده بود

زندانی گردید، اما بزودی در پیرو توافق عده‌ای از خویشاوندانش به قتل رسید. و اموالش غارت شد (بازدهم جمادی‌الاولی سال ۴۳۲ هجری) (۲).

در این هنگام مودود پسر مسعود نیز به‌لافاصله محل خود را در منطقه کوهستانی شمالی ترک گفت و عمویش را در روز سوم شعبان سال ۴۳۲ هجری در جنگی نزدیک غزنه شکست داد، وی قبل از آنکه به سوی پایتخت روانه شود عمو و تقریباً تمام بستگان و قاتل پدر خویش را به قتل رسانید (۲۳ شعبان سال ۴۳۲ هجری) از طرف دیگر برادرش مجدود که قسمتی از هندوستان (لاهور) و مولتان را پس از سرکوبی قیامی که در آنجا برپا شد تسخیر کرده بود، ناگهان به قتل رسید و خطر جنگ داخلی جدیدی مرفوع گردید.

اما با این همه دیگر ادعسا و شایستگی حق سیادت، خاندان غزنوی در ایران از میان رفته بود، زیرا فساد حکومت از یک طرف و ایجاد اختلاف و برادرکشی از طرف دیگر، همان طوری که انتظار میرفت این سلسله را ضعیف‌تر از آن کرده بود که بتواند در جنب شمال غربی هندوستان، کشور ایران را نیز همچنان در اختیار داشته باشد. یعنی در حالی که قدرت ایشان در هندوستان هنوز متزلزل نشده بود و موطن آنان از حوالی غزنه تا بست باوجود هرج و مرج مکرر برای تاج و تخت در اختیارشان مانده بود تا سال ۵۸۲ هجری راه به سوی ایران برای غزها که به رهبری برادران سلجوقی متحد شده بودند بطور قطعی گشوده گردید (۳) از مرگ مسعود تا سال ۵۸۲ هجری تنی چند از خاندان

۲ - زمین‌الخبار گردیزی صفحه ۱۰۹ به بعد، تاریخ سیستان صفحه ۳۶۶ به بعد،

کامل بن‌اثر جلد نهم صفحه ۱۶۷

۳ - تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی تألیف برتولد اشپولر ترجمه دکتر جواد

فلاطوری صفحه ۲۲۴ - ۲۱۴

غزنوی حکومت و سلطنت کردند کہ از آن میان بہرام شاہ بن مسعود را باید نام برد، بدین ترتیب بطور کلی باید گفت کہ بعد از فوت محمود پادشاہ مقتدر و دیکتاتور غزنوی چیزی نگذشت کہ تمامی ولایات غربی تحت نظر غزنویان بہ تصرف سلجوقیان (کہ شرح ظہور و تاسیس حکومت آنان در ایران در ورقہای آیندہ این تالیف بہ تفصیل خواهد آمد) درآمد و نتیجہ این شد کہ شاہان غزنوی متوجہ مشرق متصرفات خود گردیدہ و از آن بہ بعد تا این اندازہ با ہند تماس پیدا کردند کہ لاہور پایتخت فرمانروایان اخیر غزنوی انتخاب گردید۔ ص

مرگ قادر باللہ و خلافت القائم بامر اللہ

القادر باللہ خلیفہ عباسی در ذیقعدہ سال ۴۲۲ ہجری وفات یافت و در همان تاریخ فرزندش ہشام عبداللہ بہ خلافت نشست و بہ القائم بامر اللہ ملقب گردید۔

(بقیہ در شمارہ آیندہ)

ہر روز عمر خود را می بینم کہ با آفتاب از دیوار خانہ بالا میرود و با چشم ہا آنرا تا با عمیق افق تعقیب میکنم و ہمین کہ آخرین دم آن در کام تاریکی محو گردید روی را از آن برمیگردانیم و با استقبال روز دیگر میرویم۔

از کتاب (اورا صد اہل بنیم)